



زیبایی شناسی زدایی

رویکردی ساختارزدایانه به زیبایی شناسی

دکتر مهدی خبازی کناری
عضو هیات علمی دانشگاه مازندران
دکتر صفا سبعلی

زیبایی‌شناسی زدایی

رویکردی ساختارزدایانه به زیبایی‌شناسی

دکتر مهدی خبازی کناری

عضو هیات علمی دانشگاه مازندران

دکتر صفا سبطی

حکایت قلم نوین

۱۳۹۶

سرشناسه	خجازی کناری، مهدي، ۱۳۵۱ -
عنوان و نام پديدآور	زيبايي‌شناسي‌زدائي رويكردي ساختارزدايانه به زيبايي‌شناسي / مهدي خجازی کناری، صفا سبطي.
مشخصات نشر	تهران: حكايت قلم نوين، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهري	۱۵۸ ص.
شابك	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۸۱-۵۱-۷
وضعيت فهرست‌نوشي	فيا
يادداشت	کتابنامه: ص. [۱۳۱]-[۱۳۲].
موضوع	زيبايي‌شناسي
موضوع	Aesthetics
موضوع	زيبايي‌شناسي نوين -- قرن ۱۸م.
موضوع	Aesthetics, Modern -- ۱۸th century
موضوع	ساختارگراني (فلسفه)
موضوع	Constructivism Philosophy
موضوع	هنر -- فلسفه
موضوع	Art -- Philosophy
شناسه افزوده	سبطي، صفا، ۱۳۴۴ -
رده بندي کنگره	۱۳۹۵ ۱۳۳۹/ع BH۳۹
رده بندي ديويي	۱۱۸/۸۵
شماره کاتباشناسي ملي	۳۶۲۳۳۶



حكايت قلم نوين

زيبايي‌شناسي‌زدائي رويكردي ساختارزدايانه به زيبايي‌شناسي

مولفان:

دکتر مهدي خجازی کناری
عضو هيات علمي دانشگاه مازندران

دکتر صفا سبطي
چاپ اول: ۱۳۹۶
قيمت: ۱۲۰۰۰ تومان
شمارگان: ۱۱۰۰
چاپ و صحافي: ندا

شابك: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۸۱-۵۱-۷

آدرس: تهران، خ انقلاب، خ لبافى نژاد بعد از تقاطع خ دانشگاه، پلاک ۱۷۴ واحد ۱
تلفن: ۶۶۴۹۷۳۰۰ - ۶۶۴۹۷۲۹۵

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه
۱۳.....	فصل اول: ساختارگرایی
۲۷.....	فصل دوم: ساختارزدایی
۴۹.....	فصل سوم: زیبایی‌شناسی
۵۷.....	فصل چهارم: زیبایی‌شناسی کانت: ساختار مقتدرانه هنر
۷۵.....	فصل پنجم: زیبایی‌شناسی در ساختارگرایی
۸۷.....	فصل ششم: زیبایی‌شناسی زدایی در ساختارزدایی
۱۱۹.....	فصل هفتم: هنر تعاملی: رویداد ساختارزدایانه در هنر
۱۴۵.....	منابع

مقدمه

تفکر مدرن که با روشنگری آغاز می‌شود، خود را بر متعین ساختن جهان بر اساس عقلانیت ملزم می‌کند. در نخستین قدم دکارت با ناواضح انگاشتن امور حسی، این امور را غیر قابل اعتماد قلمداد می‌کند و تعین این امور را به عقل و اندیشه می‌سپارد. کانت عینیت جهان را با عقلانیت دکارت پیوند می‌زند و شناخت را به سوژه‌ای می‌سپارد که قادر است به واسطه‌ی بنیان‌های پیشینی قوای عقلی، ابژه‌ها را متعین سازد. اما برای کانت تبیین امور حسی مهم است و از این جهت تلاش می‌کند به صورت‌بندی این حوزه نیز بپردازد. امور حسی در نظر کانت انباشته‌ای از ادراکات است که هم می‌تواند تحت قوانین پیشین قوه‌ی فهم قرار گیرد و شناخت را ممکن سازد یا ابژه را متعین کند و هم می‌تواند تحت قوه حکم قرار گیرد و در حالت بازی گونه‌ای بین قوای خیال و فهم، زیبایی را در ابژه قضاوت کند. این نقطه‌ای است که زیبایی‌شناسی مدرن شکل می‌گیرد. قواعدی که کانت برای

زیبایی‌شناسی عنوان می‌کند با چنان اقبالی مواجه می‌شود که اساس ساختار هنر را در دوران مدرن شکل می‌دهد و تحت تسلط خود در می‌آورد. در قرن بیستم بنیاد تعیین‌پذیری در تفکر مدرن تحت قیومیت سوژه‌ای که قادر است امور جهان را تعیین ببخشد به پرسش کشیده می‌شود. در این وضعیت بحران معرفت‌شناسی است که ساختارگرایی شکل می‌گیرد تا اساساً به بنیان مناسباتی بپردازد که سوژه و ابژه را شکل می‌دهد. در این دوران زیبایی‌شناسی مدرن جریان خود را به واسطه‌ی ساختار مقتدرانه‌ای که بنا کرده بود، ادامه می‌دهد، با این تفاوت که از سوژه قضاوتگر به سوی مناسبات فرمالیستی درون اثر تغییر مسیر می‌دهد. بدین ترتیب ساختارگرایی که پارادایم اصلی ابتدای قرن بیستم بود، تأثیر خود را بر زیبایی‌شناسی نیز می‌گذارد. اما جریان پیش‌رونده‌ی گریز از تعیین‌پذیری حتی با حذف سوژه‌گرایی و ذات‌گرایی در ساختارگرایی نیز متوقف نمی‌شود و ساختارزدایی از درون ساختارگرایی سر بر می‌آورد. در ساختارزدایی کانون‌های ساختار کانونیت خود را از دست می‌دهند و به حاشیه می‌روند. زیبایی‌شناسی نیز از یورش ساختارزدایی در امان نمی‌ماند و کانون اصلی آن یعنی زیبایی و ساختار خود بسنده آن که تا قبل از این از زیبایی گسست‌ناپذیر بود، به مخاطره می‌افتد. در ساختارزدایی، با به حاشیه رفتن تا سر حد حذف زیبایی، زیبایی‌شناسی که هم و تعهد اصلی آن درک و قضاوت بر زیبایی درون اثر بود، زیبایی‌شناسی‌زدایی می‌شود.

برای ورود به موضوع زیبایی‌شناسی زدایی لازم می‌دانیم نخست از ساختارزدایی آغاز کنیم. ساختارزدایی جریانی است که از دل ساختارگرایی بیرون آمده است. نسبت ساختارگرایی و ساختارزدایی نسبتی بسیار مهم است، به طوری که فهم نسبت میان این دو ما را به درک عمیق ساختارزدایی نزدیک می‌کند. این نسبت رابطه‌ای صرفاً تقابلی نیست بلکه آن دو نسبتی دیالکتیکی با هم دارند. در ساختارزدایی ما ناگزیر از ساختارگرایی هستیم، اما ساختارهایی که مدام کانون هایشان در حال تغییر و تکثر هستند. با این تلقی ساختارزدایی زدودن ساختارها و عبور از ساختارگرایی نیست، بلکه روایت تازه‌ای از ساختارگرایی است که در آن ساختارها به سیالیت درآمده‌اند. چنین رویکردی نسبت به ساختارزدایی ضرورت بحث درباره‌ی ساختارگرایی را مقدم بر ساختارزدایی ایجاب می‌کند. اغلب متونی که ساختارگرایی را مورد ملاحظه قرار داده‌اند، این بحث را در قالب نشانه‌شناسی و به تاسی از زبان‌شناسی پی گرفته‌اند. اما ما می‌خواهیم ساختارگرایی را به وجه فلسفه مورد بررسی قرار دهیم و در صدد آنیم تا نشان دهیم چگونه ساختارگرایی در پی حل بحران‌های فلسفی و معرفت‌شناختی در قرن بیستم بوده است. در طی مباحث کتاب خواهیم دید که ساختارگرایی در حل معضل معرفت‌شناسی ناتوان بوده و ساختارزدایی در حالی که بر ستون‌های ساختارگرایی ایستاده است، به عنوان رویدادی از درون آن سر بر می‌آورد و تلاش می‌کند تا فقدان‌های آن را

پرکند. با روشن شدن وجه فلسفی ساختارگرایی و ساختارزدایی در طی دو فصل اول کتاب، در فصول بعد زیبایی‌شناسی و بطور خاص زیبایی‌شناسی کانت را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. با جستجو در ساختارهای آن می‌خواهیم بدانیم زیبایی‌شناسی مدرن چگونه بر ستون‌های زیبایی‌شناسی کانت پایدار شده است. در فصل پنجم جریان ساختارگرایی را در زیبایی‌شناسی پی می‌گیریم و سپس چگونگی ساختارزدایی در زیبایی‌شناسی را تحت عنوان زیبایی‌شناسی‌زدایی مورد بررسی قرار می‌دهیم. فصل آخر کتاب نیز به موضوع هنر تعاملی به عنوان رویدادی ساختارزدایانه در هنر اختصاص دارد که ضمن آن به چگونگی تغییرات بنیادین ساختارهای زیبایی‌شناسی در رویداد هنر تعاملی می‌پردازیم.

هدف ما از نگارش این کتاب: با توجه به گسترش روزافزون ساختارهای اجتماعی و نیاز افراد برای زندگی در جامعه‌ای در حال رشد و همچنین وجود دیدگاه‌های مختلف در زمینه نقشی که انسان‌ها در این جهان جدید ایفا خواهند کرد، آشنایی با مباحث نظری-فلسفی روز ضروری می‌نماید. تحولات سریع جوامع، رشد روز افزون اطلاعات، نحوه مواجهه‌ی صحیح با این شرایط را می‌طلبد و این مستلزم درست اندیشیدن و پرورش قوه تحلیل و تفکر انتقادی و روش‌های صحیح استدلال و قضاوت است تا فرد توانایی سازگاری و هماهنگی لازم را با این تحولات بیابد. بحث‌های فلسفی می‌تواند نوعی از آموزش فلسفه

تلقی گردد و آموزش فلسفه اقدامی برای بهبود تفکراست. فلسفه، به منزله شیوه‌ای برای تفکر اخلاقی، تفکر انتقادی و تفکر خلاق است. آموزش فلسفه زمانی موفقیت آمیز است که افرادی را تربیت کند که بتوانند درباره مسائل نقادانه بیاندیشند، دارای تفکر خلاق باشند و رابطه میان فلسفه و زندگی خود را دریابند. کتاب حاضر از نظر ما در عین پرداختن به بحث‌های فلسفی، می‌تواند به عنوان متنی آموزشی برای دانشجویان رشته فلسفه و سایر رشته‌های علوم انسانی تلقی شود. همچنین با توجه به اینکه در حال حاضر مبحث خاصی تحت عنوان زیبایی‌شناسی‌زدایی به ندرت در ساختار برنامه آموزشی دانشگاه‌های ایران و حتی جهان گنجانده شده است، این بحث می‌تواند به طور عام موضوعی قابل تأمل برای دانشجویان هنر و به طور خاص بحثی نظری برای فعالیت‌های هنری آن دسته از دانشجویان و هنرمندانی باشد که به لحاظ ایده پردازی در آثار خود با مسائل انسانی، اجتماعی، سیاسی، ... به شکل‌های متفاوتی درگیر هستند و مساله آنها آفرینش آثاری با کیفیت‌های زیبایی‌شناسانه و تمرکز بر زیبایی اثر و یا ایجاد جذابیت برای مخاطب با استفاده از رسانه‌های سنتی مانند نقاشی، گرافیک، سرمایک، مجسمه سازی ... نیست، بلکه فراتر از آن به هدف تغییر در جامعه یا گسترش فرهنگ از طریق آفرینش آثار هنری می‌اندیشند.

فصل اول

ساختار گرایي

اهمیت پرداختن به ساختارگرایی (structuralism) از آن جهت است که اساساً پارادایم فکری قرن بیستم هم در تکوین و هم در نقد در حیطه‌ی ساختارگرایی شکل می‌گیرد. ساختارگرایی خود جریانی است که به طور بنیادین در پاسخ به نظام‌های معرفت‌شناسی پیش از خود شکل گرفته است. با این حال اهمیت آن به عنوان جریانی معرفت‌شناختی نزد اهالی فلسفه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بررسی اجمالی تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که معرفت‌شناسی از آغاز یکی از ارکان مهم تمایزات دیدگاه‌های فلسفی نزد فیلسوفان و متفکران بوده است. به طوری که این مساله از بدو تولد فلسفه به انحاء مختلف اندیشه‌ی فیلسوفان را به خود مشغول داشته است. فیلسوفان اولیه یونان باستان بنیاد جهان را چهار ماده‌ی آب، آتش، خاک و هوا می‌پنداشتند. نقطه‌ی آغاز فلسفه با رئالیسمی خام توسط تالس شکل می‌گیرد و بعد از آن سوفسطاییان ایده آلیسم کثرت‌گرا را مطرح می‌کنند. سوفسطاییان به دنبال پاسخ به این سوال بودند که چرا ایزه‌های (objects) معرفت‌شناختی متفاوتند و شاید این تکرر به سوژه (subject) مربوط

باشد و نه به خود ابژه‌ها. افلاطون و ارسطو نیز هر یک به شیوه‌ی خود تلاش کردند پاسخی برای شکاف بین عین و ذهن که سوفسطاییان مطرح‌ها کرده بودند، بیابند. این مساله وقتی وارد فلسفه مسیحی و فلسفه‌ی اسلامی می‌شود، در رابطه‌ی بین خالق و مخلوق نمایان می‌گردد. این که خدا ماده نیست ولی ماده را خلق می‌کند، خدا جسم نیست ولی جسمانیت را خلق می‌کند، خدا شر نیست اما شر را خلق می‌کند. در دوره‌ی جدید دکارت عقل‌گرایی (Rationalism) را مطرح می‌کند و تجربه‌گرایی (Empiricism) نیز هم عصر با دکارت توسط هابز مطرح می‌شود. ادامه این دو جریان به کانت می‌رسد. وی از ذات‌گرایی (Essentialism) و جوهرگرایی گامی به جلوتر برمی‌دارد و سوپوزکتیویسم (Subjectivism) را در معرفت‌شناسی (Epistemology) مطرح می‌کند. فیخته، شلینگ و هگل نیز به نوبه‌ی خود در پی حل بحران معرفت‌شناختی (epistemologic crisis) کانت قدم بر می‌دارند. هگل تلاش می‌کند با تاریخی کردن شناخت و ضمیمه کردن تاریخ به شناخت شکاف بین ذهن و عین را سامان بخشد. ذهنی شدن عین یا عینی شدن ذهن در مراحل سه گانه وضع اول، وضع دوم و وضع سوم، و متعاقب آن در مارکسیسم در مفاهیم تز، آنتی تز و سنتز نیز در واقع تلاشی برای حل رابطه‌ی سوژه-ابژه بود.

با این نگاه بحران‌ها و کشمکش‌هایی که در تاریخ فلسفه شکل می‌گیرد از چالش‌های معرفت‌شناختی ناشی می‌شود. در چنین شرایطی است که ساختارگرایان میراث بر چنین چالش‌هایی می‌شوند. به زعم

ساختارگرایان ذات گرایی و سویژکتیویسم نمی‌توانست ساختار معرفت‌شناسی در رابطه‌ی بین عین و ذهن را به درستی حل کند. به زعم آن‌ها هر چند که سویژکتیویسم یک قدم از ذات گرایی و جوهرگرایی به جلو برمی‌دارد، اما شکاف همچنان باقی می‌ماند. اصل مهم ساختارگرایی این بود که ساختار از اجزایی تشکیل شده که این اجزا نسبت تفاوتی (differential) با هم دارند و بنا به همین اصل، سوژه و ابژه در ساختار معرفت‌شناختی تنها در یک نسبت تفاوتی با یکدیگر شکل می‌گیرند. این یعنی در ساختار شناخت، سوژه‌ای بر فراز ابژه قرار ندارد. بدین ترتیب ساختارگرایی اولاً ذات گرایی و ثانیاً نقش فعال سوژه در سویژکتیویسم که ابژه را تحت اختیار خودش تشکیل می‌دهد، مورد نقد قرار می‌دهد. ساختارگرایی وقتی از ساختار شناخت بحث می‌کند، با مجموعه‌ای از عناصر و اجزاء (components) روبرو است که تنها نسبت سلبی (negative relation) با هم دارند.

مساله‌ی مهم دیگر ساختارگرایی مساله‌ی تاریخ است. از نظر ساختارگرایان دوره‌های مختلف تاریخی دارای گسست هستند. این تلقی از تاریخ، ساختارگرایان را در مقابل مارکسیست‌ها و نیز تلقی تفکر مدرن از تاریخ قرار می‌دهد. مارکسیست‌ها معتقدند که دوره‌های مختلف تاریخی نسبتی علی- معلولی (cause-effect relation) با هم دارند و دوره‌ای از پی دوره‌ای دیگر بیرون می‌آید. این مساله نشان می‌دهد که یک انسجام تاریخی و پیشرفت در تاریخ وجود دارد. در

عوض، ساختارگرایان بجای تداوم تاریخ به گسست تاریخی (Historic dissociation) اعتقاد دارند. شاید بتوان این تلقی ساختارگرایان از تاریخ را با بازی زبانی ویتگنشتاین دوم مقایسه کرد. به باور ویتگنشتاین ما پارادایم‌های (paradigm) مختلف زبانی داریم که دارای قواعد مخصوص به خود هستند. به همین نحو ساختارگرایان هم معتقدند که ما دوره‌ها و پارادایم‌های مختلف تاریخی داریم که در آن اجزا نسبت و روابط مخصوص به خودشان دارند و با این حساب پیشرفت در تاریخ را نمی‌پذیرند. از این جهت ساختارگرایان در مقابل هگل نیز قرار می‌گیرند. هگل بر خلاف تفکر مدرن که تاریخ را خطی (linear) و در حال پیشرفت می‌انگارد، بر دورانی بودن تاریخ نیز تاکید دارد. با این حال اگر دورانی بودن تاریخ را در مفهوم *Aufhebung* هگلی جستجو کنیم، در بطن این مفهوم حرکت رو به جلو منظوی است. ارجاع تاریخ به این مفهوم (چنانکه هگل به آن می‌پردازد) نشان می‌دهد که تاریخ در عین نفی، وضعیت‌های گذشته را در خود منضم می‌کند و خود این وضع نیز در مرحله‌ای بالاتر با وضعی بالاتر از خود جایگزین می‌شود و در این جایگزینی حرکتی رو به جلو وجود دارد.

با این نگاه اجمالی به تاریخی فلسفه پیش از قرن بیستم، ساختارگرایی همگام با سایر جریان‌های همزمان خودش از درون دوره مدرن شکل می‌گیرد، در حالی که در ملاحظات از جمله ادعای علمی بودن و تحلیل و تبیین علمی از مسائل، با تفکر مدرن اشتراک نظر دارد. تاریخ فلسفه در قرن بیستم با پدیدارشناسی (Phenomenology)

هوسرل شکل می‌گیرد و سپس پدیدارشناسی به حرکت خویش ادامه می‌دهد. به زعم هوسرل آگاهی (consciousness) مقدم بر هر چیز است. آگاهی محض جایی است که شناخت تکوین پیدا می‌کند و آگاهی محض آگاهی سوژه استعلایی (transcendental subject) است. ساختارگرایی از جهاتی در مقابل پدیدارشناسی هوسرل قرار می‌گیرد. بطور مشخص در ساختارگرایی، ساختار (structure) مقدم بر آگاهی است. این بدان معناست که من استعلایی جزئی در درون ساختار است. این یعنی سوژه استعلایی در درون ساختاری مسلط و از پیش موجود شکل می‌گیرد و تکوین پیدا می‌کند. از نظر ساختارگرایان اجزاء ذات (essence) و جوهر نیستند و بین اجزاء نسبتی وجود دارد که این نسبت ساختاریت ساختار را می‌سازد. نسبت بین اجزاء در ساختار نسبتی مکانیکی نیست، بلکه ساختار دارای انسجامی درونی است و نسبتی ارگانیک (organic) بین اجزاء آن حاکم است. ساختار یک سیستم حاصل از جمع اجزاء نیست، بلکه ساختاریت ساختار از رابطه‌ای زنده و ارگانیک بین اجزاء آن تکوین پیدا می‌کند. همچنین در یک ساختار رابطه‌ای سلبی و تفاوتی بین اجزاء وجود دارد. مثلاً در ساختار زبان واژه‌ها دارای ذات و جوهر نیستند؛ برای مثال یک لیوان از آن جهت لیوان نامیده می‌شود که میز نیست یا صندلی نیست. از ویژگی‌های دیگر ساختارها خودتنظیمی (Self-regulatory) است. یعنی ساختارها در شرایط تازه نسبت‌های تازه‌ای به خود می‌گیرند و خود را تنظیم می‌کنند.